گفتگو با آیت ا شیخ محمد مؤمن

گفتگو با آیت ا شیخ محمد مؤمن

بسم ا الرحمن الرحيم

با تشكر و سپاس از اين كه در اين گتفگو شركت فرموديد.

به عنوان اولين سؤال بفرماييد ثابت ومتغيّر چيست و جاودانگي قرآن و سنّت با متغيرات زماني و مكاني چگونه قابل جمع است ؟

آنچه كه از روايات استفاده مي شود اين است كه تمامي احكامي را كه براي بشر لازم بود از طريق پيامبر بزرگوار، خداوند تبارك و تعالي بيان فرموده است ؛ در يكي از روايات كه روايت صحيحة معتبري است، در كافي از ابو حمزة ثمالي «عن أبي جعفر عليه السلام قال : خَطَبَ رسول ا صلّى ا عليه وآله في حجّة الوداع وقال يا أيها النّاس وا ما مِنْ شيء يُقرّبُكُم مِنَ الجَنّة ويُباعِدُكُم مِنَ النّار اِلاّ وَقَدْ اَمَرْتُكم به وما من شيء يُقَرِّبُكُم مِنَ النار ويُباعِدُكُم مِنَ الْجَنّة اِلاّ وَقَدْ نَهَيْتُكم».

روايات به اين مضمون زياد است. پيامبر بزرگوار مي فرمايد : «هر چه كه شما را به بهشت نزديك و از آتش جنهم دور كند، دستور دادم واز آنچه كه شما را به آتش نزديك كند و از بهشت دور كند نهي كردم». در روايات زياد است كه وقتي از ائمه عليهم السلام سؤال

مي شود كه اين مطالب را از خودتان مي فرماييد يا اين كه سنّتي از رسول ا صلّي ا عليه وآله در اين رابطه وجود دارد ؟ حضرت عليه السلام مي فرمايند : «سنّت است، ما از پيش خودمان چيزي نمي گوييم». آنچه را كه براي بشر در زندگيش و در اين سلوك الي ا لازم بوده، از طرف پيامبر بزرگوار بيان شده است. و ظواهر آيات شريفه هم كه در مورد احكام آمده ـ هر حكمي را كه هست ـ از نظر زمان فروع اين حكم است، در تمام زمانها اين احكام هست. روايات هم همچنين وبه عبارت اصطلاحي ادّلـه اي كه دلالت بر احكام و بيان احكام ا دارند، اين ادله اطلاق زماني دارند كه تا موقعي كه اسلام هست «حرام محمّد حرام إلى يوم القيامة وحلاله حلال إلى يوم القيامة» خود ادلّه اي كه براي بيان احكام آمده، اطلاق دارد كه در تمام زمانها و تا روز قيامت احكام هست. علاوه بر اين روايتي با سندهاي معتبري وارد شده كه آنچه را پيامبر صلّي ا عليه وآله حلال يا حرام فرموده، اختصاص به زمان خاصّي ندارد وتا روز قيامت كه اسلام ادامه دارد، اين احكام خدا قابل تغيير نيست. بنابراين از روايت معتبر ابو حمزه ثمالي و روايات ديگر استفاده مي شود كه پيامبر بزرگوار همة احكام را بيان فرموده. ولي باز در روايات ديگر داريم كه ممكن است اين احكام براي همة مردم روشن نباشد و در نزد ائمه معصومين عليهم السلام بوده كه ائمّه عليهم السلام هم براي مردم بيان فرموده اند. اين از يك طرف و از طرف ديگر احكام هم ثابت است و تا روز قيامت اين احكام ادامه دارد؛ ولي در اين بين مسأله اي هست و آن اين كه اسلام مثل بسياري از اديان ديگر دين حكومت است. يعني پيامبر بزرگوار ما علاوه بر اين كه از طرف خداوند مسؤوليت بيان احكام را داشته، مسؤوليت تشكيل نظامي را كه زمينه ساز اجراي احكام و همچنين مراقبت بر اعمال مردم باشد را به دوش داشته است، همچنين مسؤوليت نبوّت و مسؤوليت ولايت و امامت را.

نبوّت، همان بيان احكام از طرف خداوند تبارك و تعالي است كه احكام اسلام هم

فراگير است وهم احكام شخصي و اجتماعي. اين مسأله نبوّت است كه خبر مي دهد و وظايف و دستوراتي را كه خداوند تبارك و تعالي براي مردم قرارداده، بيان مي كند.

مسؤوليت ديگر، مسؤوليت امامت يا ولايت است ؛ هر دو تعبير در قرآن و روايات هست. مسؤوليت امامت همان رهبري و ولايت و سرپرستي است.

پيامبر بزرگوار بعد از اين كه بيان احكام فرموده، نظامي را بوجود آورده و خودش رهبر آن نظام بوده و سرپرستي امّت را در اين نظام به عهده داشته تا اين كه احكام خدا اجرا شود و متخلفان هم به مجازات شرعي برسند. اين نظام براي نظارت بر اجراي احكام ا و ادراة امور مردم و سرپرستي مردم است. طبعاً نظام بدون اين كه ضوابطي براي اداره داشته باشد، نمي شود. در اين قسمت كسي كه وليّ سرپرست و امام ورهبر است، اختياراتي در كيّفيت ادراة امور دارد. براي ادارة امور به هر نحوي كه مصلحت بداند مي تواند ضوابطي را تعيين بفرمايد. در زمان خود پيامبر بزرگوار فرض بفرماييد بايد كيفيت ادارة امور به اين صورت باشد كه مثلاً ما غير از پيامبر صلّي ا عليه وآله مسؤولي داشته باشيم كه او از شهر و كشور حفاظت و حراست بكند تا مردم در آسايش باشند، اداره اي يا شخصي باشد كه به اختلافاتي كه مردم دارند رسيدگي كند كه در باب قضاء باشد و بعد از آن كه روابط و اجتماعات گسترده تر شد، ـ كه در زمان ما بارها گسترده تر شده ـ ادارات مختلفي بنابر نياز لازم است تشكيل شود. اگر فرض كنيم وقتي كه امام يعني پيامبر بزرگوار در رأس همين كشورها يا كشوري كه ما هستيم باشد، او به هر نحوي كه مصلحت مي داند تقسيم كار مي كند و اداراتي را تشكيل مي دهد. فرضاً قسمت انتظامات، قسمت پست و مخابرات، قسمت قضا و دادگستري و قسمتهاي مختلف ديگري كه براي ادراة يك كشور به آنها نياز هست و براي نحوة كار و حضور كارگزاران در اين ادارات ضوابطي را تعيين مي كند، براي مراجعة مردم ضوابطي را معّين مي كند. اين

ضوابط، ضوابطي است كه به اصطلاح براي ادارة امور و تنظيم امور مردم معيّن مي شود. وقتي اختيار ادارة كشور به دست او باشد، ضوابطي را هم كه براي اين قسمت تعيين مي كند بر اساس مصالحي است كه در هر زمان اقتضا دارد. اين ضوابط احياناً احكامي متغيّر است، يعني اگر فرض بفرماييد امكاناتي كه در دست حكومت و مردم هست امكانات زمان قبل از صنعت باشد، آن تقسيم كار و نحوة كار يك جور خواهد بود و امكانات وقتي كه در زمان گسترش صنعت و استفادة از كامپيوتر و امثال اينها شد، نحوة كار طور ديگر است. اين كه در هر زمان متناسب با امكاناتي كه هست و پيشرفت علم آنها را ايجاب كرده، كيفيت چگونه باشد، مصلحت انديشي در هر قسمتي و تصميم گيري براي ادارة امور به دست پيامبر بزرگوار است، در زمان پيامبر صلّي ا عليه وآله بعد از پيامبر بزرگوار مسألة نبوت ديگر نيست. يعني احكام همان احكام دائمي است كه خداوند بوسيلة پيامبر صلّي ا عليه وآله براي مردم بيان فرموده و عيناً همان احكام در نزد ائمه هست و براي مردم بيان مي فرمايند. ولي وظيفة اساسي كه براي ائمّه عليهم السلام هست، همان مسألة ولايت و امامت است. طبعاً احكامي كه خداوند براي هميشه تعيين كرده، آنها دست نمي خورند و هميشه ثابتند. در آنچه كه مربوط به ادارة امور كشور و سرپرستي امت است، ممكن است خصوصيات

زمان و مكان مؤثر باشد. اين در اختيار ولي امر است، همان طور كه در اختيار پيامبر بزرگوار بود. اين حاصل مسأله اي است كه در مورد احكام ثابت و احكام متغيّر داريم.

با توّجه به مطالبي كه فرموديد، ما فقط در احكام حكومتي متغيرات داريم ؟

در ادارة امور كشور متغيّرات داريم واِلاّ به معناي اين كه خود حكم كند، احكام ا هميشه ثابت است ولي ممكن است اشتباهي براي خيلي ها پيش بيايد وآن اين كه ممكن است در اثر پيشرفت علوم و تغيير و تحولي كه در امكانات عالم بوجود مي آيد،

موضوعي يا چيزي كه قبلاً موضوع حكم باشد، بعد، از موضوعيت بيفتد و موضوع عوض شود و چيز ديگري شود. مثلاً در يك زمان، لباس كت و شلوار ـ كه اصلاً در ايران نبود ـ اختصاص كفّار بود، احياناً ممكن است پوشيدن اين لباس تشبّه به كفّار باشد. ولي بعد كه آرام آرام لباسها از اختصاصي بودن بيرون آمد، همين لباس پوشيدن تشبّه به كفار نيست. يعني جريان و تغيير و تحوّلي كه در اثر مسائل و حوادث مختلف كه در جهان اتفاق مي افتد، ممكن است چيزي را كه قبلاً يك حكمي بوده، از موضوع بودن بيرون بياورد و در موضوع ديگري وارد كند. من در اين قسمت خوب است كه فرمايشهاي حضرت امام رحمه ا را براي اين كه يادي از اين بزرگوار هم شده باشد، خدمت شما عرض كنم ؛ ايشان فرمودند : «در مورد روش تحصيل و تحقيق حوزها اين جانب معتقد به فقه سنّتي و اجتهاد جواهري هستم و تخلّف از آن جايز نمي دانم. اجتهاد به همان سبك صحيح است. ولي اين بدان معنا نيست كه فقه اسلام پويا نيست». (مي خواهند بفرمايند فقه اسلام پوياست) زمان و مكان، دو عنصر تعيين كننده در اجتهادند.

مسأله اي كه در قديم داراي حكمي بوده است، به ظاهر، همان مسأله در روابط حاكم بر سياست و اجتماع و اقتصاد يك نظام، ممكن است حكم جديدي پيدا كند ؛ بدان معنا كه با شناخت دقيق روابط اقتصادي و اجتماعي و سياسي همان موضوع اوّل كه از نظر ظاهر با قديم فرقي نكرده است، واقعاً موضوع جديدي شده است، كه قهراً حكم جديدي مي طلبد. اين عين فرمايش حضرت امام رحمه ا بود كه در اسفند 1367 در پيامشان به روحانيون سراسر كشور و مراجع بزرگوار فرمودند. اين مسأله تغيّري را كه عرض كردم، تغييرات در همان احكام حكومتي است تغيير ديگري كه هست، ايشان به عنوان پويايي فقه در اين جا متعرّض شده اند، مي فرمايند : «اجتهاد يعني همان اجتهادي را كه سلف صالح ما داشتند ـ طبق قرآن و روايات بدون اين كه سرسوزني از

جيب خودمان مايه بگذاريم ـ اجتهاد بر همان اساس است ؛ هر چه كه قرآن شريف و روايات معصومين عليهم السلام از احكام بيان كرده همان احكام خداست. ولي در عين حال فقه اسلام پوياست، يعني پاسخ تمام حوادث و مشكلات را در هر زمان مي دهد. فقه پاسخ مي دهد و پوياست، نه به اين معنا كه حكم خدا عوض مي شود. حكم خدا روي موضوع كلّي هماني كه بوده، هست. ولي همان طوري كه ايشان معنا كرده اند، ممكن است مسأله اي قبلاً حكمي داشته در رابطه با سياست و اجتماع و اقتصاد، بعد حكم جديدي پيدا كند. همچنين فرموده اند : «بدين معنا كه با شناخت دقيق روابط اقتصادي، اجتماعي و سياسي همان موضوع اوّل از نظر ظاهر با قديم فرقي نكرده است، امّا وقتي دقّت كرديم با شناخت دقيق، واقعاً موضوع جديدي شده يعني حكم خداوندي همان بوده، ولي اين موضوع است كه از موضوع ديگري جلوتر بوده است، به خاطر روابط اقتصادي و اجتماعي و سياسى واقعاً موضوع جديدي شده. مثلاً اگر ما بخواهيم همين مسألة سياسي را حساب كنيم، اگر ارتباط با يك كشور غير اسلامي را ـ مثلاً ارتباط با انگلستان را كه در زمان خود حضرت امام رحمه ا اتفاق هم افتاد ـ ارتباط با انگلستان از اوّل پيروزي انقلاب تا اين زمانهاي اخير يك موضوع است ؛ «ارتباط نظام جمهوري اسلامي با انگلستان». ولي يك وقت هست كه اين انگلستان با رعايت احترام متقابل بدون تجاوز و تعدّي نسبت به حقوق اقتصادي و مذهبي و ديني نظام جمهوري اسلامي مي خواهد ارتباط داشته باشد، اين ارتباط، ارتباطي است جايز. اين ارتباطي است كه در ساية آن توهين به مقدّسات نظام نمي شود. در ساية اين ارتباط، چپاول و غارت بيت المال مسلمين ميسر نيست. ولي اگر انگلستان بخواهد با كمال وقاحت سلمان رشدي مرتدّي را كه به اساس اسلام اهانت كرده، به طور علني پناه دهد و از او دفاع كند و براي او نگهبان بگذارد و آن را در رسانه هايش هم اعلام كند كه كاملاً

مي خواهد به اساس اسلام دهن كجي كند، اين جا ارتباط با او به خاطر اين كه توهين به اسلام است ـ جلوتر از اين اهانت به اسلام نبود و لذا جايز بود ـ. الآن همان ارتباط، موضوع جديدي شده، بنابر فرمايش حضرت امام رحمه ا : «اين ارتباط كه موجب اهانت اسلام شده، ارتباط نيست». به عنوان نمونه اين را در مسائل سياسي عرض كردم. در مسائل فقهي اگر حساب كنيم، فرض بفرماييد در كتب فقهي ما مسأله اي هست كه آيا فروش خون جايز هست يا جايز نيست ؟ يا فروش يك كليه جايز هست يا نيست ؟ مسأله فقهي كلّي اين است كه بيع عبارت است از اين كه : انسان مبادلة مال به مال كند. يعني آنچه را كه مي خواهد مثمن و فروخته شود، مال باشد، فايده و ارزش داشته باشد، اگر چيز بي ارزش بود، در نظر

مردم مال نيست و فروشش، فروش نيست و قهراً پول گرفتن در برابر آن به تعبير آقايان: «اكل مال به باطل است و حرام». در زمان قديم كه پيشرفت علمي نداشتيم، اگر خوني از بدن كسي گرفته مي شد، هيچ فايده اي براي اين خون تصوّر نمي شد جز اين كه يك نفر آدمي كه مريض است، خونخواري كند و الاّ بايد دور بريزد. خوب، در آن زمان فروختن خون يعني پول گرفتن در برابر چيزي كه هيچ استفاده وفايدة عقلايي ندارد، قهراً اكل مال به باطل بوده، معامله باطل است و تصرّف در عوض حرام مي باشد. امّا در زمان ما همين خون با اين وسايل جديدي كه ساخته شده، از رگ گرفته مي شود و در بانك خون نگهداري مي گردد و در حوادث معيّن از آن استفاده مي شود، مثلاً براي تزريق به يك بيمار كه زندگيش را احيا كند، اين جاخون ارزش پيدا مي كند. قبلا اين خون مال نبود، اگر پول در مقابلش گرفته مي شد، اكل مال به باطل و حرام بود و معامله باطل بود. امّا الآن مال است و مبادلة مال به مال است و لذا موضوع عوض شده است. اين فرمايش حضرت امام است و مسألة سياسي هم نيست. مثال ديگري كه اگر بخواهيم بگوييم در فروختن كليه است. شخصي كليه اش را

مي فروشد، اگر جلوتر كليه اي از انساني جدا مي شد، جز اين كه ناراحتي براي او ايجاد كند و يك عضوبي فايده اي در كنار دست او باشد و متعفن شود و دفن شود، چيزي نبود، لذا كليه فايده نداشت و كليه مال نبود تا اين كه بگوييم فروشش جايز است. امّا الآن به واسطة اين پيشرفتهاي علمي كه بوجود آمده، كليه را مي توانند با آن حرارت معيّني كه خودش در بدن من دارد، كاملاً جدا كنند بطوري كه من هم به خطر نيفتم، جرّاحي روي من انجام شود و بخيه شود، من جانم به خطر نيفتد و آن انسان ديگري كه كليه اش را بكلّي از دست داده و نيازمند بكليه هست، از كلية من استفاده كند و زندگي اش را ادامه هد. خوب اين چيزي كه در زمان سابق مال نبود، الآن موضوع عوض شد. اين فرمايشي است كه حضرت امام رحمه ا فرمودند و اگر ما در مورد احكام تغييري قائليم و مي گوييم كه احكام اسلام ممكن است تغيير پيدا كند، اين در واقع تغيير روي حكمي است كه خداوند آورده، روي موضوع كلّي نيست، آن حكم براي هميشه هست. حكم اين كه اكل مال به باطل جايز نيست، اين حكم دائمي است، حكم اين كه بيع مبادلة مال به مال است، «احلّ ا البيع» و بيع حلال جايز است، اين حكم دائمي است. ولي اين حكم «لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل» ـ كه به باطل نبايد باشد ـ جلوتر بخاطر اين كه از اين خون استفاده اي نمي شد، داخل در عنوان اكل مال به باطل بود، براي آن كه مال نبوده ؛ اين كليه اگر پول در برابر او گرفته مي شد، داخل در عنوان اكل مال به باطل بود و بيع بر او صدق نمي كرد تا احل ا البيع بر او شامل شود ؛ ولي الان علم پيشرفتهاي زيادي پيدا كرده، هم خون مال است و پول گرفتن در برابر او اكل مال به باطل نيست و قهراً «احل ا البيع» شاملش هست و هم كليه مال است و چه مالي بهتر از اين ؟

بنابراين تغيير پيدا مي شود، امّا اين تغيير در حكم كلي نيست، بلكه به خاطر حوادث و تغييرات و پيشرفتهاي علمي است، يا به فرمايش حضرت

_(503)_

امام رحمه ا : روابط سياسي در نظاماتي كه با هم ارتباط دارند وجود دارد، ممكن است اين موضوع خارجي قبلاً داخل بود تحت يك عنوان كلّي كه حكم خودش را داشت و حالا در موضوع ديگر داخل شده است. در همان مثال سلمان رشدي وارتباط با انگلستان را كه قبلاً عرض كردم، رابطه اي بين دو كشور بود و چه بسا در اين رابطه نفعي هم به نظام جمهوري اسلامي مي رسيد ونفعي هم آنها مي بردند، براساس ارتباط و احترام متقابل.

اين ما نعي نداشت اما شارع فرموده ارتباط شما در صورتي كه براي شما مضر نباشد، اهانت به مسلمين نباشد، ضرر اقتصادي نداشته باشد، اشكال ندارد. ولي حالا اگر بنا شد كه بخواهي ارتباط پيدا كني، اين ارتباط يعني «الاهانة بالاسلام» موضوع را عوض مي كند «الاهانة بالاسلام» هميشه حرام است، ولي ارتباط پيدا كردني كه ضرر براي كشور اسلامي نداشته باشد و موجب تقويت كفاربر مسلمين نشود، هميشه جايز است.

اين حكم كلي است ولي جلوتر، اين حكم كلي نبود، اين حكم كلي است كه ارتباط با كشور كافر را در صورتي كه اهانت به مسلمين و تضعيف مسلمين نباشد و تقويت اعداء مسلمين علي المسلمين نباشد، جايز است، هميشه هم بوده و اين حكم هم كه اهانت به مسلمين، تضعيف نظام مسلمين، تضعيف امور اقتصادي مسلمين حرام است، هم هميشه بوده. جلوتر ارتباط با اين كشور داخل در آن موضوع كلي بوده و مي گفتيم جايز است والآن عوض شده و داخل شده در موضوع كلّي «الاهانة بالمسلمين و تضعيف المسلمين»، پس حرام شده، مثل خريد و فروش خون. پس احكام كلّي اسلامي، آنچه كه بوسيلة پيامبر بزرگوار اسلام آمده هميشه به جاي خودش باقي است و تغيير پذير نيست و آنچه كه تغيير پذير است، خصوصيات موضوعات است كه به واسطة تغييراتي كه بوجود مي آيد ممكن است قبلاً داخل در يك موضوع كلّي بوده، از آن موضوع كلّي حالا بيرون بيايد و داخل در موضوع كلّي ديگر شود. اين كه حضرت امام «رحمه ا»

_(504)_

فرموده كه زمان و مكان دو عنصر تعيين كننده هستند در اجتهاد، معنايش همين است. خودشان توضيح داده

اند و فرموده اند ؛ اين به ظاهر فرقي نكرده امّا با شناخت دقيق، چيزي كه داخل در موضوع ديگر بوده، الآن داخل در موضوع جديدي شده و چون داخل در موضوع جديدي شده، قهراً حكم جديدي را مي طلبد. پس اين كه اگر كسي بخواهد فرمايش حضرت امام رحمه ا را يك شكل ديگري معنا كند، مثلاً ايشان نظرشان اين بوده كه جلوتر يك جور اجتهاد بكنيد و حكم خدا را از روايت و آيه طوري فهميد و حالا طور ديگر، نه، ايشان نمي خواهند اين را بفرمايند. ايشان تصريح دارند كه اين موضوع عوض شده، روابط حاكم بر سياست و اقتصاد و جهات ديگري كه بود عوض شده، باز تكرار مي كنم كه فرمودند : «بدان معنا» با اين كه فرمودند : «زمان و مكان دو عنصر تعيين كننده در اجتهادند، مسأله اي كه در قديم داراي حكمي بوده، به ظاهر همان مساله در روابط حاكم برسياست و اجتماع و اقتصاد يك نظام ممكن است حكم جديدي پيدا كند. امّا اين «ممكن است » به معناي اين كه حكم خدا و كليات عوض شود، نيست، فرمودند : «بدان منعا...»، خودشان تفسير كردند، بدان معنا كه با شناخت دقيق روابط اقتصادي و اجتماعي و سياسي همان موضوع اوّل كه از نظر ظاهر باقديم فرقي نكرده، امّا واقعاً موضوع جديد و تازه است. نه اين كه حكم عوض شده، واقعاً موضوع جديدي شده است، قهراً حكم جديدي مي طلبد. بعد هم فرمودند : «مجتهد بايد بر مسائل زمان خود احاطه داشته باشد كه بتواند تمام موضوعات را...» بنابراين اگر كسي خيال كند كه احكام خدا تغيير پيدا مي كند به اين معنا كه برداشت ما در زمان سابق از قرآن و روايات يك جوري بوده، حالا هم كه عصر علم و پيشرفت علوم است، برداشت ما از قرآن و سنّت چيز ديگري مي شود، اين حرف غلط است. «حلال محمّد حلالّ الي يوم القيامة وحرامة حرامّ الي يوم القيامة» حكم خدا آن است كه پيامبر

فرموده، همان كه اوّل فرموده، تا روز قيامت هست. اگر جلوتر يك جوري برداشت شده واين برداشت مطابق با واقع بوده، تا آخر خواهد بود واگر نبوده از اوّل غلط بوده. اين طور نيست كه زمان و مكان حكم خدا يعني كلياتي را كه پيامبر بزرگوار اسلام آورده تغيير بدهد ؛ بلكه همين ترتيب كه عرض كردم، در عين اين كه احكام خدا دايمي است، در عين حال پاسخگوي تمام متغيّرات هم هست، چرا ؟ چون متغيرات، كليّات موضوعات را تغيير نمي دهد. يعني هميشه تضعيف نظام اسلامي حرام است و اگر عملي باشد كه به تضعيف نظام و تضعيف اسلام نمي انجامد، جايز است و هميشه هست، اين تغيير پذير نيست. تغييري كه بوجود مي آيد ارتباط با انگلستان را در يك زمان موجب مي شود، به طوري كه مصداق تضعيف نظام نباشد و در زمان ديگر اگر مصداق تضعيف نظام باشد، وضع عوض مي شود. پاسخ دادن احكام دائم اسلام نيست به همة تغييراتي كه بوسيلة پيشرفت علوم، بوسيلة تصميماتي كه احياناً دولتها ممكن است بگيرند، به اين صورت است كه اين تغييرات أحياناً موضوعات را عوض مي كند، و حكم كلّي به حال خودش باقي است.

حضرت استاد، مفهوم صحيح تقريب مذاهب اسلامي و يا وحدت مذاهب از نظر شما چيست؟ چه گامهايي بايد برداشته شود ؟ و مسايلي را كه لازم مي دانيد بيان كنيد.

همة مسلمانها در اصل اسلام يعني اعتقاد به خدا ووحدانيت خدا و نبوت پيامبر بزرگوار واعتقاد به معاد كه اصول اسلام است، با هم شركت دارند. كما اين كه براي همة آنها قرآن شريف، قرآن است وحجّت است، فرمايشات پيامبر بزرگوار و احكامي را كه پيامبر صلّي ا عليه وآله براي مردم از جانب خداوند آورده براي همة اينها حجّت است و دستور العمل زندگي است و همچنين مشتركات ديگري كه تمام مسلمانها در آن جهت با هم شركت دارند. البته در بخشي از مسائل اختلاف است. يك اختلاف اساسي كه بين شيعه

و برادران اهل سنّت است، مسألة امامت و رهبري امت اسلامي است كه البته اصل رهبري را، هم شيعه و هم سنّي قبول دارند. ولي شيعه با ادلّه مُتقني كه دارد، معتقد است كه اين امامت و ولايت از جانب خداوند تبارك و تعالى براي پيامبر صلّي ا عليه وآله قرار داده شده و باز از جانب خداوند بعد از پيامبر بزرگوار صلّي ا عليه وآله براي ائمه معصومين عليهم السلام قرار داده شده است. امّا برادران اهل سنّت در عين اين كه اصل امامت را قبول دارند، في الجمله در تعيين امام مي گويند كه از جانب خداوند تعالي نيست. اين جهت اختلاف است. اما نسبت به احكام، شيعه احكام را تنها از طريق روايات پيامبر صلّي ا عليه وآله و ائمه معصومين عليهم السلام كه بيان كنندة همان چيزي هستند كه پيامبر صلّي ا عليه وآله فرموده مي گيرند و مذاهب ديگر اين احكام را از طريق عدّه اي ديگر از فقها كه حالا مشهور همان «مذاهب اربعه» است مي گيرند. امّا مسألة وحدت مذاهب به اين معنا كه همة مذاهب يكي بشود، مسأله اي است كه به در گيري مي انجامد و هدف مقام معظم رهبري كه دستور تأسيس «مجمع التقريب بين المذاهب » را داشته باشند، معنايش اين مي شود كه آن كسي كه از امام صادق عليه السلام حكم را مي گرفت و آن كسي كه از ابو حنيفه مي گرفت و آن كسي كه از شافعي يا مالك يا احمد حنبل حكم را مي گرفت، معنايش اين است كه فتاواي مختلف از اينها نباشد، بلكه همه بيايند از امام صادق عليه السلام حكم بگيرند در صورتي كه ابو حنيفه رأيش مخالف است، همه بيايند از ابو حنيفه بگيرند در صورتي كه شافعي با او مخالف است، همه بيايند از شافعي بگيرند در صورتي كه أحياناً أبو حنيفه و مالك مخالف است. پس وحدت مذاهب چون به معناي يكي شدن همة مذاهب است، به اين معنا مي شود كه فتاواي خاص امام و مقلّد هر مذهبي فقط از يك نظر گرفته شود و معنايش از بين رفتن مذاهب است و اين همان است كه به درگيري

بين پيروان مذاهب منجر مي شود. ولكن مسألة تقريب بين مذاهب، يعني ما بنشينيم و بگوييم كه همة خدا را قبول داريم، همة اسلام و پيامبر را قبول داريم، قرآن را قبول داريم. ما نسبت به آن احكامي كه به طور مسلّم از پيامبر صلّي ا عليه وآله رسيده اختلاف نداريم. ما نسبت به مسائلي كه قرآن شريف بيان كرده، چه در مورد احكام، چه در مورد اخلاقيات و معارف و عبادات، با هم اختلاف نداريم. همه، قرآن را حجت مي دانيم. بنابر اين ما نسبت به آن جهات مشتركه اي كه اختلاف نداريم، با هم وحدت داريم و يكي هستيم، تنها مسأله امامت مي ماند كه بين شيعه و اهل سنّت است. او عقيده دارد كه امام از طرف خداوند تعيين نمي شود. ما مي گوييم تو عقيده داري، اگر در اين عقيده ات مصيب باشي كه به واقع اصابت كردي و اگر هم نباشي، چنانچه تلاش خودت را كرده باشي و به اين عقيده رسيده باشي، عند ا معذوري و شيعه هم كه اعتقاد به چنين مسأله اي دارد، بدليل رواياتي است كه در دست هست و ادلة متقني كه دارد و او را به اين سمت هدايت مي كند كه بعد از پيامبر صلّي ا عليه وآله امام را پيامبر تعيين كرده. و خداوند در واقع تعيين كرده، ما هم در مقام مذاكره با برادران اهل سنّت مي گوييم كه چنين مطلبي را از ادلّه و روايات و آيات به دست آورديم، اگر به واقع رسيده باشيم، واقع را يافته ايم و مأجور و اگر هم اشتباه كرده باشيم، مأجوريم. چون وقتي تلاش خودمان را كرده باشيم، اين طور مي فهميم، بنابراين دعوا نداريم. شما در آن عقيدة امامت همان طورباش، ما هم در عقيده خودمان كه مستند به ادلّة قطعي است، اين طور مي گوييم. در مورد احكام، موارد اختصاصي است ما معتقديم كه امام صادق عليه السلام چيزي از پيش خودش نمي گفته. هر چه مي گفته از پدر بزرگوارش و اوهم از پدر بزرگوارش و از امير المؤمنين و از پيامبر بزرگوار به ايشان رسيده. ما مي گوييم احكامي كه در مذهب ما هست، همان است كه از طرف پيامبر بزرگوار بوده. شما هم اگر به جاي امام صادق عليه السلام

ابو حنيفه را انتخاب كرديد، بسيار خوب، اگر در انتخابت تلاش خودت را كرده اي، معذوري و مأجوري و ماهم حرفي نداريم، حالا در آن جهات مشتركه چرا بايد با هم درگير باشيم. همد يگر را چرا بايد بزنيم و تخطئه كنيم ؟ چون در گيرشدن مسلمانها با هم، جز بنفع استكبار جهاني و كفّار نمي انجامد. اگر تنازع بين مسلمين پيش آمد، فشل در امرشان ظاهر مي شود ؛ براي اين كه مسلمانها اصل اسلام را حفظ كنند، بايد با هم باشند ؛ بسيار خوب، عنادي كه در كار نيست. آن شخصي كه خود را شيعه مي داند، مي گويد من كوشش كردم، تلاش كردم، بررسي كردم، از ادلّه اي كه بين خود و خدا حجّت مي دانم، اين طور

به دست آوردم كه مسألة امامت اين چنين است و احكام هم اين چنين كه بايد از منبع و حي احكام به ما برسد ما در به دست آوردن احكام، وضع خاصي داريم، كه البته بايد عرض كنم كه به اين معنا نيست كه اگر در سند روايتي كه از پيامبر مي رسد، يك نفر از برادران اهل سنّت بود، اين روايت مقبول نباشد. بلكه ملاك مقبوليت در يك روايتي، اين است كه روايت از پيامبر صلّي ا عليه وآله و از طريق معتبر برسد، يعني كساني كه اين مسأله را نقل كرده اند، ثقه و خاطر جمع باشند كه اهل دورغ بستن به پيامبر صلّي ا عليه وآله نيستند. شيعه باشد يا سنّي، اگر را ستگوباشد، روايتش معتبرو حجّت است. اگر اهل دروغ باشد، شيعه باشد يا سنّي، روايتش ردّ مي شود. ولي بايد ثابت شود كه اين شخص آدم راستگويي است. وقتي اين جور شد، برادران اهل سنّت هم در اصل، در مذهب خودشان لابد ادلّه اي براي خودشان دارند و حداقل خود را پيش خداوند معذور مي دانند. خوب ما مي گوييم كه شما خودتان را معذور مي دانيد، ما هم معذور. آن مشتركات اساس اسلام و پيامبر و قرآن و كعبه را نبايد بگذاريم از بين برود. الآن استكبار جهاني دنبال اين است كه تمام كشورهاي اسلامي و فرق مسلمان را بر جان هم بيندازد. او مي خواهد يك گروهي بنام سنّي و يا وهّابي بشود و به جان ديگران از

اهل سنّت يا شيعه بيفتد، اين هم يك گروهي بشود در مقابل او. اين طوري كه نقل مي كنند، گفته اند كه وقتي انگلستان استعمار خودش را و دست ظالمانة خودش را از پاكستان و هندوستان خواست بردارد، جزء قانون اساسي آن جا قرار دادند كه شيعه حق دارد سبّ و ناسزا بگويد به ائمّة سنت و لابد آنها هم چنين حقّي داشتند و اين دلسوزي براي شيعه نيست، بلكه براي اين است كه مي خواهد مسلمانها را به جان هم بيندازد و از اين آب گل آلود تفرقه استفاده كند. هدف اين است كه مذاهب به هم نزديك نشوند. در روايات، روايت معتبري است از حضرت رضا عليه السلام كه در زمان حكومت خلفايي كه خود امام عليه السلام خلافت آنها را قبول نداشت، در زمان حكومت مأمون يا هارون كه اينها در مقابل ائمّه عليهم السلام بودند، امام عليه السلام حكومت اينها را غصب حكومت واقعي مي دانست. اما در عين حال شيعه از او سؤال مي كنند كه اگر ما در مرز شهر يا كشور اسلامي باشيم، آيا مرزباني كنيم ؟ حضرت عليه السلام مي فرمايند : «مانع ندارد، اشكال ندارد». بعد سؤال مي كنند كه آن جا ما در مقام جنگ هم بر آييم ؟ ايشان مي فرمايند : «خير، جنگ زير پرچم آنها جايز نيست، مگر (كه اين مگر مقصود بنده است) اين كه خوف براي اساس اسلام باشد، در اين جا بايد بجنگيد اگر چه كشته شويد ولو به دستور مأمون و هارون باشد ». امّا مي فرمايد : «اين جا بايد بجنگيد اگر چه كشته شويد.

ولو به دستور مأمون و هارون باشد». امّا مي فرمايد : «اين جا بجنگيد». چرا ؟ چون اين جا همان

مسأئل مشتركه است. مسائل مشتركه را كه اساس اسلام است، ما بايد حفظ كنيم. امير المؤمنين عليه السلام ـ بر حسب اعتقاد ما شيعه ـ خودش بعد از پيامبر صلّي ا عليه وآله مستحق خلافت است. ولي مسلمانها ايشان را به خلافت انتخاب نكردند و خلافت را به دست ديگران سپردند. امير المؤمنين عليه السلام در آن جهاتي كه اساس اسلام است و خدمت به اسلام و پيشرفت اسلام است، بر حسب آنچه كه مكرّر در نهج البلاغه آمده، مشاوري بود براي عمر و او را راهنمايي مي كرد كه جنگ را چطور انجام بدهد. مثلاً

فرمود : «وقتي كه مي خواهي جنگ كني ـ مثل اين كه عمر تصميم گرفته بود در يكي از جنگها خودش شركت كند ـ حضرت عليه السلام فرمود : نخير، تو اين جا باش چون ممكن است كه دشمن قويتر باشد و لشكر هزيمت و فرار كندو اگر تو آن جاباشي، پناهي براي مسلمانها نماند و اساس كشور اسلامي به هم بخورد. تو اين جاباش كه پناهي براي مسلمانها باشي تا اگر ارتش فرار كرد، بيايند و تو پناهگاهشان باشي». از نصيحت و كمك و خير خواهي هيچ مضايقه نمي كرد. همين دستورات ائمه عليهم السلام و كارهايي كه داشتند، بايد دستور العملي براي ما باشد. بايد آن اختلافاتي را كه قهراً يك نفر اشتباه كرده، كنار بگذاريم، بالاخره آن كسي كه مي گويد بعد از پيامبر صلّي ا عليه وآله امير المؤمنين عليه السلام وليّ است يا آن كسي كه مي گويد نه و امامت براي كسي است كه مردم او را انتخاب كنند، يكي از اينها اشتباه مي كند، حكم خدا يكي از اين دو بيشتر نيست. ولي بايد اين مسائل اختلافي را ما كنار بگذاريم و اساس اسلام را حفظ كنيم و در اين حفظ اساس اسلام يكي از كارهاي عمده اي كه مي توانيم انجام دهيم، اولاً اين است كه مطالب را به مردم بفهمانيم كه درست است كه ما اختلاف داريم، امّا اين اختلافات باعث نمي شود كه آن جهات اشتراكي كه اساس اسلام هست، از آنها چشم پوشي كنيم. به مردم بفهمانيم كه استكبار جهاني در صدد اين است كه فرق مختلف اسلامي را به جان هم بيندازد، تا اين كه درگير شوند، ضعف پيدا كنند بعد از بيرون بيايد، نفتشان و همة معادنشان را و مغزهاي متفكرشان را بدزدد و در خدمت خودش قرار دهد و ممالك اسلامي را با اين ثروت غني كه دارند، دست بيندازد و خودشان را بصورت كشورهاي فقيري در بياورد و بر آنها افرادي مسلط كند كه وابسته باشند و همه چيز مسلمانها را مفت و رايگان در اختيارش قرار دهند. اين را بايد ما به مردم فهمانيم. واقعاً كار تقريبي كه مي توانيم بين مذاهب بكنيم، وقتي اساس آن را گفتيم و مردم را به اين خطري كه

تفرقه دارد، متوجّه كرديم، اين كار بسيار جالبي است. ديگر اين كه ما مي توانيم براي شناخت آن

مسائل مشتركي كه هست، روي معارف اسلامي كه در قرآن شريف هست كاركنيم. همه، قرآن را قبول دارند. مي توانند دانشگاههايي داشته باشند، علما بنشينند و علمايي را كه مورد قبول همة فرق هستند از ميانشان انتخاب كنند، نمايندگان فاضل و عالمي بنشينند، اين معارف اسلامي را با يك مباحثة جمعي به طور آزاد بحث كنند و واقعاً آنچه را كه از قرآن شريف استفاده مي شود، از احكام و معارف اسلامي كه خيلي زياد هست، در بياورند و در اختيار مسلمانها قرار دهند. اين باعث مي شود كه مسلمانها با وحدت و يكپارچگي با هم زندگي كنند. وقتي كه انسان به تاريخ اسلام نگاه مي كند، مي بيند اين مسألة اختلافي كه متأسفانه الآن خيلي به آن دامن زده مي شود، در زمان سابق نبوده. شيخ مفيد رحمه ا و سيد مرتضي رحمه ا از علماي بزرگ شيعه هستند. شيخ مفيد رحمه ا كه در بغداد از دنيا مي رود، تشييع جنازه اي از او مي شود كه بي سابقه بوده است ـ با اين كه اكثر مردم بغداد آن زمان هم سنّي بودند ـ و اين جهتش اين است كه اين مسائل تفرقه آميزي كه در اين زمانها بيشتر به دست كساني كه مي خواهند امكانات مسلمانها را چپاول كنند، نبوده است. خود مسلمانها مي ديدند مرحوم شيخ مفيد رحمه ا هم اهل نماز است، هم اهل اعتقاد به پيغمبر است، اهل اعتقاد به قرآن است، اهل دروغ نيست، اهل خلاف نيست، اهل خيانت نيست و دلسوز مردم است. وقتي مردم اين را ببينند، طبعاً در روايات ما اين فرمايش وجود دارد كه حضرت صادق عليه السلام به اصحاب مي فرمايند : «شما آن معارف واخلاقيات و سفارشاتي را كه ما مي كنيم، خودتان عملاً داشته باشيد ». «كونوا دعاة الناس بغير السنتكُم، كونوا لنا زينا ولا تكونوا علينا شينا ». فرموده اند : «با عملتان مردم را دعوت كنيد ». معلوم شود كه واقعاً، مردم، شيعه، سنّي و مذاهب مختلف دور يك نفر جمع مي شدند، در تاريخ

علماي ما هست، در زمان امام صادق هم بوده، هر كس مي آمد فتواي عالم خودش را كه مي خواست، از اين آقايي كه مسأله مي گفت، مي پرسيد و دستورات اسلام را مي گرفت. اگر اين طور باشند كه راهشان بسيار خوب است. عرض كردم، اساس اسلام و مشتركات براي ما هست. اختلافات چه در امر امامت، چه در مسائل فقهي و فردي هم هست، بنابراين واقعاً اگر كسي عقيده اي را دارد و تلاش خودش را كرده و بين خود و خدا حجّتي دارد و اين طور معتقد شده، در گيري بوجود نخواهد آمد و مردم و مسلمانها همان طور كه پيامبر بزرگوار فرموده : «يدّ واحده علي من سواهُ». مي شوند در مقابل اين جنايتكاران قرن كه مي خواهند تمام مستضعفين را از بين ببرند، تمام سر مايه هاي ملتها را چپاول كنند، دست واحدي مي شوند عليه آنها و اين استضعاف و اين بدبختي كه دامنگير مسلمانها هست، همه از بين خواهد رفت. مسلمانها منافع اسلامي را، منافع خودشان را به او متوجه مي كنند و نسبت به يكديگر كمك و پشتيبان و برادر و خيرخواه خواهند شد. ما اميدواريم كه اين مسأله تقريب مذاهب، مذاهب را به هم نزديك كند كه في

الجمله باب نزديك شدن را عرض كردم. اميدواريم كه اين قدم مباركي را كه بدستور مقام معظم رهبري برداشته شده، يك ثمرة بسيار پربار و ارزشمندي براي عالم اسلام و بنفع عالم اسلام و مسلمين و بلكه بنفع مستضعفين داشته باشد كه اسلام فكر همه را كرده. ان شاء ا از اين قدم، اين بركت و خير عايد همه بشود.

خداوند امام بزرگوار رحمه ا را كه منشأ همة اين خيراتي است كه الآن امّت اسلامي از آن بهره مند است، با پيامبر بزرگوار و اولياء اسلام محشور بفرمايد و رهبر معظم انقلاب اسلامي كه اين قدم بزرگ تقريب را دستور دادند، بيش از پيش موفق و مؤيد بفرمايد. خداوند امت اسلامي را به وظيفة خودشان كه حفظ اسلام و پرهيز از كارهايي است كه

به تفرقه و تضعيف مسلمانها و اسلام بينجامد، راهنمايي فرمايد و همة امّت را موفق بدارد كه به وظايف خودشان آشنا شوند و عمل به وظيفه كنند. ان شاء ا توفيق شناخت وظيفه و عمل صالح را هم مرحمت بفرمايد.

والسلام عليكم ورحمة ا